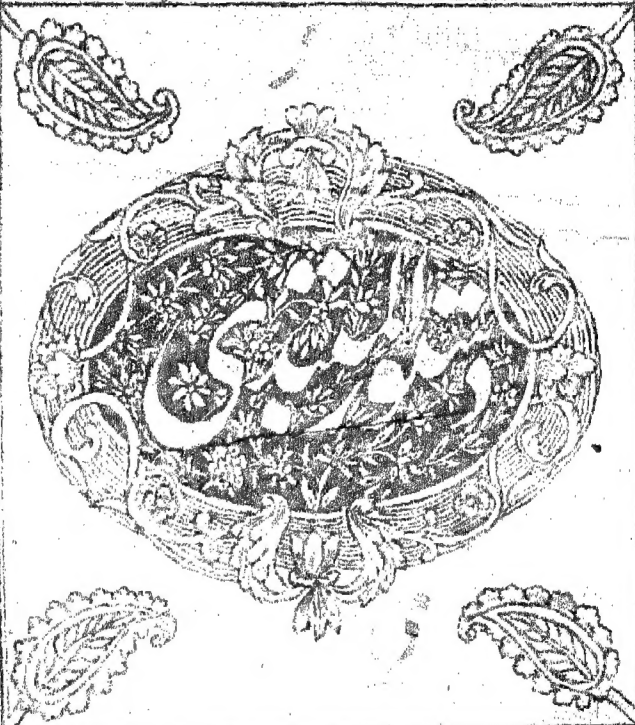


به فضل بی بی خانم اقبال

درین هنگام سعادت انجام مجبوره فواید و قمر عوائد مذکر مفتی



بصیحه جدید جناب سید محمد عبد الله بلگرامی مد الله ظله العالی

مطبع طور نیو سیرگرسا اظہار شد
درن شعلہ کابینان

M.A. LIBRARY, A.M.U.

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و در آوردیم و فیض بیان آن گوشش بطبع نمودم تا بندگان از او قطع گیرند
و از وضوح بیان آن بهره مند شوند و از حق سبحانه و تعالی خواستهم تا فرزندم
عزیز الوجوه و سر کراین مختصر را بخواند فهم کامل و علم نافع یابد و از تاریکی جهل
بیرون آمده در روشنائی علما افتد و الله ولی التوفیق بالا تمام بدان بر او که
^{الله} تعالی اعلم انما فاعا و فها كما ملاکه جمله اسماء و افعال نزدیک اسباب تصرف
بر چهار گونه است صحیح و مضموم و معقل و مضاعف اما صحیح آن باشد که
حرفی از حرف اصلی وی حرف علت و همزه و دو حرف صحیح از یک جنس نباشد
چون ضربت و نشر و رجل و خضر و سقر جمل و مضموز آن باشد که حرفی
از حروف اصلی وی همزه باشد و آن بر سه قسمست مضموز الف چون امر و اخذ
و اکثر و اخذ مضموز عین چن سال و لکوم و رسم و راس و الجوس و ذئب و
و مضموز اللام چون قرا و همار و کلا و خطا و معتدل آن باشد که حرفی
از حروف اصلی وی حرف علت باشد و حرف علت سه اند داو و ال و الف
زیاده که مجموع وی دای باشد و این حروف راه و لین نیز گویند اما حرف
لت از آن گویند که اغلب بر زبان علیان میرود و اعلال جاری است
نه از آن گویند که تدرکت متولد ند یعنی داو بعد ضمیر متولد است الف فتحه
وله ست و یا بهر که متولد است و هم از این جهت داواخت ضمیر است
اخت کش و الف اخت فتحه است و لیکن آن گویند که ضعیفه نیز از نفس باشد

[illegible]

[illegible]

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, covering the majority of the page. The text is dense and appears to be a continuous narrative or a list of items. There are some larger, possibly decorative or significant, characters interspersed within the main body of text.

[illegible]

و استخرج فی بود بجای حرفی دیگر چون مثال که اصل قول بود و سکان انگشت
 حرکت بود چون یکم که اصل یکم بود و حذف انگشت حرف بود چون یکم که
 اصل یکم بود و او غام در لغت آوردن یکم در سب بود و در اصطلاح
 صرفیان ما آوردن حرفی بود و حرف مانند آن چنانکه از حرف یکم شد
 کرده شود چون در اصل یکم بود و حرف اول یکم خوانند و حرف دوم را غم می
 ابدال بر سکه است بدل از حرف اصل چون مثال و باج و بدل از حرف زائده چون
 ضو رب و کویج که او بدل است از الف ضارب و باج و آن زائده است بدل از یاء
 چون می علی و غیره می که الف ایشان بدست از یاء و بدل است از او و سکان
 برود و گویند است سکان بغیر نقل حرکت چون یکم و غیره می و سکان متقل حرکت این نیز
 برود و غم است نقل سبوی ساکن هر چه لغت است و نقل سبوی غم بعد از آنکه حرکت
 تا قبل از این پنج و حذف برود گویند است حذف یکم اصل و این
 مشتک است میان سب و نقل چون آب و باج و یقید و یقید و حذف و حرف
 اصل مختص نقل است چون ق و خ و او غام برود گویند است او غام و حرف
 مستجاب چون د و غام و حرف مقارب و مخرب چون عکد و کبر است و هر
 یکی از این نیز بر سکه است حبیب چون عکد یا هر چون کم و منسج چون مدون
 و هر یکی از این فصل تو این غام با کرد و کم و تخفیف بنزد گاهی با میان باشد
 چون آن که و گویند اینها را گاهی حذف چون کم و منسج سبوی پیش از این

[illegible][illegible]

۱- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو کچھ تمہارے پاس ہے اسے تمہاری قوم کے لئے خرچ کر دو۔
 ۲- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو کچھ تمہارے پاس ہے اسے تمہاری قوم کے لئے خرچ کر دو۔
 ۳- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو کچھ تمہارے پاس ہے اسے تمہاری قوم کے لئے خرچ کر دو۔
 ۴- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو کچھ تمہارے پاس ہے اسے تمہاری قوم کے لئے خرچ کر دو۔
 ۵- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو کچھ تمہارے پاس ہے اسے تمہاری قوم کے لئے خرچ کر دو۔
 ۶- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو کچھ تمہارے پاس ہے اسے تمہاری قوم کے لئے خرچ کر دو۔
 ۷- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو کچھ تمہارے پاس ہے اسے تمہاری قوم کے لئے خرچ کر دو۔
 ۸- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو کچھ تمہارے پاس ہے اسے تمہاری قوم کے لئے خرچ کر دو۔
 ۹- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو کچھ تمہارے پاس ہے اسے تمہاری قوم کے لئے خرچ کر دو۔
 ۱۰- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو کچھ تمہارے پاس ہے اسے تمہاری قوم کے لئے خرچ کر دو۔

این بیان باشد که بمنزله اسباب محجج او خارج حرفی که حرکت همزه مناسب آن حرفت
 منعقد کنند چون سال هر کی این فصل قوامین تخفیف همزه یاد کرده آید و تخفیف او
 با سکان نیامده است همچنین تخفیف او بحدف در است. کلمه نیز نیامده است و اما که
 در اصل آنس بود بمضمون همزه شاذ است یعنی برخلاف قیاس است چون شانا انواع علم
 و او غام و تخفیف همزه پس بدین آنکه هر کی ازین معنی بر توانین تصرف بود آن قوامین
 که در کلام عرب حاجت بدان بیشتر است و مبتدی آنرا ضبط تواند کرد درین مختصر
 یا کتم یوفیق الله تعالی فصل در بیان این تخفیف همزه هر همزه منفرد که
 ساکن باشد و ما قبل او مفتوح روا باشد که ویرا بالف بدل کند چون با و یا خذ
 که در اصل با و یا خذ بوده است همچنین هر همزه که منفرد ساکن باشد و ما قبل او
 مضموم روا باشد که او را بدل کند با و او چون با و یا خذ که در اصل با و یا خذ
 یو خذ بوده است همچنین هر همزه منفرد که ساکن باشد و ما قبل او مضموم روا باشد
 او را بدل بیا کنند چون یو خذ است که در اصل یو خذ و شیت بوده است مگر کس
 و شیت همچنین است و دیگر هر همزه که منفرد مفتوح است و ما قبل او مضموم روا باشد که همزه
 را با و بدل کند چون یو خذ که در اصل یو خذ بوده است و همچنین هر همزه که منفرد
 مفتوح باشد و ما قبل او او آمده نمانده بود روا باشد که او را با و بدل کنند
 و او را در او او غام کند چون مفر و که در اصل مفر و بوده است همزه را با و بدل
 کردند و او را در او او غام کردند مفر و شد و دیگر هر همزه منفرد که مفتوح باشد

[illegible][illegible][illegible]

برآمدل جواب کہ جو قلعہ ہر تین رات خود باران آقا خدا کیلئے کھنڈہ قلعہ

و دیگر هر جا که هجاء بعد الف آمده افتد و او باشد که در این بین یک کند و بین این باشد که در میان

و دیگر هر جا که هجاء بعد الف آمده افتد و او باشد که در این بین یک کند و بین این باشد که در میان
را میان مخج او در میان مخج حری که حرکت هجاء مناسب آن حرف باشد قطع کنند
اگر هجاء مضموم باشد میان مخج او مخج دو گویند و اگر مفتوح باشد میان مخج او مخج الف
گویند اگر گویند باشد میان مخج او مخج با گویند چون مثال و مثال ساء و لا و نه و سا
و دیگر هر هجاء منفرد که متحرک باشد قبل از هجاء متحرک باشد و اگر در این بین یک کند و بین این
او هم و سئل و یک اگر هجاء مفتوح باشد و قبل از مضموم یا کسبه و یا کسبه کند و اگر هجاء
حرکت قبل از او باشد چنانچه گذشته در این و اخذ و نیز و دیگر هر هجاء که متحرک باشد و قبل از ساکن یا زجر
اگر حرکت هجاء نقل کنند و با قبل هجاء و هجاء حذف کنند و چون سئل و قد فتح که در اصل سئل
و قد فتح بود اگر که قبل هجاء حرف مد و یا یا تصغیر باشد آنگاه ابدال او غام باز است چون
خطیه و مقرونة و اقیس و از این اعلان باب بی روی که در اصل بی روی بود و شاد است و همچنین
نکات که در اصل ملائک بود و هجاء حذف کردند و جهت کثرت استعمال فصل و بیان
قوانین اعلان مثال فی آنکه هر دو یک فصل و تقصیل بیان این مفتوح و کسبه لازم باشد
و جهت کثرت استعمال او حذف کنند چون یوسف و یوسف که در اصل یوسف و یوسف بود و است
و اما و یوسف و یوسف که در اصل یوسف و یوسف بود و یوسف و یوسف که در اصل یوسف و یوسف بود
و اگر در میان دو کسبه سوال در یوسف و یوسف بود و حذف کردند و جهت
تقصیل جواب که در اصل یوسف و یوسف بود و یوسف و یوسف که در اصل یوسف و یوسف بود
و یوسف و یوسف که در اصل یوسف و یوسف بود و یوسف و یوسف که در اصل یوسف و یوسف بود

و اگر در میان مخج او مخج با گویند و اگر مفتوح باشد میان مخج او مخج الف
گویند اگر گویند باشد میان مخج او مخج با گویند چون مثال و مثال ساء و لا و نه و سا
و دیگر هر هجاء منفرد که متحرک باشد قبل از هجاء متحرک باشد و اگر در این بین یک کند و بین این
او هم و سئل و یک اگر هجاء مفتوح باشد و قبل از مضموم یا کسبه و یا کسبه کند و اگر هجاء
حرکت قبل از او باشد چنانچه گذشته در این و اخذ و نیز و دیگر هر هجاء که متحرک باشد و قبل از ساکن یا زجر
اگر حرکت هجاء نقل کنند و با قبل هجاء و هجاء حذف کنند و چون سئل و قد فتح که در اصل سئل
و قد فتح بود اگر که قبل هجاء حرف مد و یا یا تصغیر باشد آنگاه ابدال او غام باز است چون
خطیه و مقرونة و اقیس و از این اعلان باب بی روی که در اصل بی روی بود و شاد است و همچنین
نکات که در اصل ملائک بود و هجاء حذف کردند و جهت کثرت استعمال فصل و بیان
قوانین اعلان مثال فی آنکه هر دو یک فصل و تقصیل بیان این مفتوح و کسبه لازم باشد
و جهت کثرت استعمال او حذف کنند چون یوسف و یوسف که در اصل یوسف و یوسف بود و است
و اما و یوسف و یوسف که در اصل یوسف و یوسف بود و یوسف و یوسف که در اصل یوسف و یوسف بود
و اگر در میان دو کسبه سوال در یوسف و یوسف بود و حذف کردند و جهت
تقصیل جواب که در اصل یوسف و یوسف بود و یوسف و یوسف که در اصل یوسف و یوسف بود
و یوسف و یوسف که در اصل یوسف و یوسف بود و یوسف و یوسف که در اصل یوسف و یوسف بود

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

(Vertical handwritten text in Arabic script)

فصل اول در بیان اقسام حرکت
فصل دوم در بیان اقسام مکان
فصل سوم در بیان اقسام زمان
فصل چهارم در بیان اقسام مقدار
فصل پنجم در بیان اقسام کیفیت
فصل ششم در بیان اقسام کمال
فصل هفتم در بیان اقسام نقص
فصل هشتم در بیان اقسام جود
فصل نهم در بیان اقسام عدم
فصل دهم در بیان اقسام وجود
فصل یازدهم در بیان اقسام عدم
فصل بیستم در بیان اقسام جود
فصل بیست و یکم در بیان اقسام عدم

فصل اول در بیان اقسام حرکت
فصل دوم در بیان اقسام مکان
فصل سوم در بیان اقسام زمان
فصل چهارم در بیان اقسام مقدار
فصل پنجم در بیان اقسام کیفیت
فصل ششم در بیان اقسام کمال
فصل هفتم در بیان اقسام نقص
فصل هشتم در بیان اقسام جود
فصل نهم در بیان اقسام عدم
فصل دهم در بیان اقسام وجود
فصل یازدهم در بیان اقسام عدم
فصل بیستم در بیان اقسام جود
فصل بیست و یکم در بیان اقسام عدم

باشد چون ایضا و در سینه و غیره این و بیانات که در اصل او قاعده و موانع و بیانات
بود سوال آنکه در اصل او قاعده بود قانون مذکور موجود است چرا و او را باید بدل کرد
جواب قانون مذکور باید با تقاضا میکند و موافقت مضارع حذف از هر جا
که حذف ابدال مضارع شوند آنجا حذف از ترجیح و پسند ابدال از آنکه تخفیف و حذف
بیشتر است از ابدال جواب هم قانون مذکور ابدال با تقاضا میکند و موافقت مضارع
حذف او یک موافقت مضارع امری ثابت است که شریک و عرض ابدال است پس ابدال
ستوی و غیره و اصل این مضارع که در وقت مضارع و این تعلیل مضارع ناقص هم می آید
چنانچه قبل که در اصل قبول بود حرکت او را قبل نقل کردند بعد از آن حرکت
قبل بعد و او ساکن شد قبل او که سو آن او را باید بدل کردند قبل شد و غیره که در اصل
و چون بود حرکت او را نقل کردند بعد از آن حرکت قبل بعد و او ساکن شد قبل او که سو آن او را باید بدل کردند
را باید بدل کردند تا جمیع سینه شد میان هر دو و یا یک را حذف کردند و بدین شد و دیگر
برای آنکه که ساکن باشد و قبل و مضارع آن یا و او که در چون یوقن و یوقن که در اصل یوقن
و یوقن بوده است این تعلیل مضارع هم می آید چنانکه در فعل اسم بغم فاعل سکون عین
چون عین کایه بود و او شود چون ای و کوس که در اصل طیبی و کسبی بود بخلاف فعل اصفه
که یا می او را سلامت بازند و حقه قبل یا یک سر بر کند تا یا سلامت بازند چون
مشبهه چکی و مشبهه ضعیفی که در اصل چکی و تغییر می بود چون فعل بغم فاعل سکون عین که جم
فعل مست یا می او را سلامت بازند و حقه قبل یا یک سر بر کند تا یا سلامت بازند چون

فصل اول در بیان اقسام حرکت
فصل دوم در بیان اقسام مکان
فصل سوم در بیان اقسام زمان
فصل چهارم در بیان اقسام مقدار
فصل پنجم در بیان اقسام کیفیت
فصل ششم در بیان اقسام کمال
فصل هفتم در بیان اقسام نقص
فصل هشتم در بیان اقسام جود
فصل نهم در بیان اقسام عدم
فصل دهم در بیان اقسام وجود
فصل یازدهم در بیان اقسام عدم
فصل بیستم در بیان اقسام جود
فصل بیست و یکم در بیان اقسام عدم

فصل اول در بیان اقسام حرکت
فصل دوم در بیان اقسام مکان
فصل سوم در بیان اقسام زمان
فصل چهارم در بیان اقسام مقدار
فصل پنجم در بیان اقسام کیفیت
فصل ششم در بیان اقسام کمال
فصل هفتم در بیان اقسام نقص
فصل هشتم در بیان اقسام جود
فصل نهم در بیان اقسام عدم
فصل دهم در بیان اقسام وجود
فصل یازدهم در بیان اقسام عدم
فصل بیستم در بیان اقسام جود
فصل بیست و یکم در بیان اقسام عدم

[illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى بن جعفر الطوسي

و اخیلت و اخیلت با وجود علت افعال شاذ است یا آنکه با دلیل شود بهیچ اوقات خود
و یا که بر و نه و یا که بجای عین کلمه مصدر بار با فعل استفعال بشد قلب کرده شود بهیچ
بازی و اخیلت بهیچ پس مذکور کرده شود الف از جهت جمیع ساینده احوال و در
کلمه آورده شود چون اقامه و استقامه که در اصل قواما و استقاما بوده است و نیز یک
سید و پیر ترک تعویض اینجا با روست نیز یک فراتر از تعویض این نیست مگر از افعال
کنند اقول تعالی و لا قاهر المصلو و دیگر را و یا که بعد الف اسم فاعل نشد و گمان
او و یا را با الف بدل کرده باشد واجب مظهر است که آن او و یا را در اسم فاعل بهیچ بدل کنند
چون فاعل و یا که در اصل قاول و یا که بوده است و دیگر را و یا که گشت از آنکه در
عوض و حقیقه الف نشد بهیچ جمیع معقولات و مقادیر و یا که معاینه معاینه بهیچ
از آنکه در قاول و قوام و یا که معاینه و یا که الف نشد بهیچ و همچنین طایفه و را و یا که
گشت از آنکه در طایفه و یا که الف نشد بهیچ و دیگر را و یا که از احوال و او را
که که فاعل بود و فعل تعیل شده باشد و یا که است که او را از جهت کسر فاعل و فاعل
بی بدل کنند چون قوام قیاما و صام صیاما که در اصل قواما و صواما بود و در قائل قوالا و
صام صواما و او یا نشد از آنکه فاعل کسور نیست و قواما و صواما و یا نشد از آنکه
فعل تعیل شده است و حال قوالا با وجود کسر فاعل افعال شاذ است و یا که فاعل
حوال موافق نیست زیرا که او را یا بدل کنند التباس جمیع می آید که جمیع حید است التباس
بانه تعیل است بعضی گفته اند که وجود الف بعد از او طریق تعیل است این قول فاعل جمیع حید است

و یا که بر و نه و یا که بجای عین کلمه مصدر بار با فعل استفعال بشد قلب کرده شود بهیچ
بازی و اخیلت بهیچ پس مذکور کرده شود الف از جهت جمیع ساینده احوال و در
کلمه آورده شود چون اقامه و استقامه که در اصل قواما و استقاما بوده است و نیز یک
سید و پیر ترک تعویض اینجا با روست نیز یک فراتر از تعویض این نیست مگر از افعال
کنند اقول تعالی و لا قاهر المصلو و دیگر را و یا که بعد الف اسم فاعل نشد و گمان
او و یا را با الف بدل کرده باشد واجب مظهر است که آن او و یا را در اسم فاعل بهیچ بدل کنند
چون فاعل و یا که در اصل قاول و یا که بوده است و دیگر را و یا که گشت از آنکه در
عوض و حقیقه الف نشد بهیچ جمیع معقولات و مقادیر و یا که معاینه معاینه بهیچ
از آنکه در قاول و قوام و یا که معاینه و یا که الف نشد بهیچ و همچنین طایفه و را و یا که
گشت از آنکه در طایفه و یا که الف نشد بهیچ و دیگر را و یا که از احوال و او را
که که فاعل بود و فعل تعیل شده باشد و یا که است که او را از جهت کسر فاعل و فاعل
بی بدل کنند چون قوام قیاما و صام صیاما که در اصل قواما و صواما بود و در قائل قوالا و
صام صواما و او یا نشد از آنکه فاعل کسور نیست و قواما و صواما و یا نشد از آنکه
فعل تعیل شده است و حال قوالا با وجود کسر فاعل افعال شاذ است و یا که فاعل
حوال موافق نیست زیرا که او را یا بدل کنند التباس جمیع می آید که جمیع حید است التباس
بانه تعیل است بعضی گفته اند که وجود الف بعد از او طریق تعیل است این قول فاعل جمیع حید است

و یا که بر و نه و یا که بجای عین کلمه مصدر بار با فعل استفعال بشد قلب کرده شود بهیچ
بازی و اخیلت بهیچ پس مذکور کرده شود الف از جهت جمیع ساینده احوال و در
کلمه آورده شود چون اقامه و استقامه که در اصل قواما و استقاما بوده است و نیز یک
سید و پیر ترک تعویض اینجا با روست نیز یک فراتر از تعویض این نیست مگر از افعال
کنند اقول تعالی و لا قاهر المصلو و دیگر را و یا که بعد الف اسم فاعل نشد و گمان
او و یا را با الف بدل کرده باشد واجب مظهر است که آن او و یا را در اسم فاعل بهیچ بدل کنند
چون فاعل و یا که در اصل قاول و یا که بوده است و دیگر را و یا که گشت از آنکه در
عوض و حقیقه الف نشد بهیچ جمیع معقولات و مقادیر و یا که معاینه معاینه بهیچ
از آنکه در قاول و قوام و یا که معاینه و یا که الف نشد بهیچ و همچنین طایفه و را و یا که
گشت از آنکه در طایفه و یا که الف نشد بهیچ و دیگر را و یا که از احوال و او را
که که فاعل بود و فعل تعیل شده باشد و یا که است که او را از جهت کسر فاعل و فاعل
بی بدل کنند چون قوام قیاما و صام صیاما که در اصل قواما و صواما بود و در قائل قوالا و
صام صواما و او یا نشد از آنکه فاعل کسور نیست و قواما و صواما و یا نشد از آنکه
فعل تعیل شده است و حال قوالا با وجود کسر فاعل افعال شاذ است و یا که فاعل
حوال موافق نیست زیرا که او را یا بدل کنند التباس جمیع می آید که جمیع حید است التباس
بانه تعیل است بعضی گفته اند که وجود الف بعد از او طریق تعیل است این قول فاعل جمیع حید است

پس این فتوه اویم در حکم کونست و فتوه جمع فتوه و فتوه جمع کونست از آنکه بعد از اوال
نیست اعلان غیره جمع شود و است یا آنکه شیره معصومست از شیاره چنانکه باید و بطلان در
هدایه و علاطه و الف را خدمت کرده از جهت تخفیف دیگر بر او و یا اگر کس باشد و ما قبل و مضمر
کسر بر آنهاد شود و ازین وجه است او یا نقل کرده و ما قبل بند او ساکن از جهت کسره ما قبل
یا شود و یا ساکن سلامت مانده چون قبل بیج که در اصل قول بیج بوده است یعنی او یا را بغیر
نقل ساکن کند قول و بوجه گویند بعضی غیره اشقام کنند یعنی نموده ای کسره دهند
و لیکن ساکن نقل مشهور و مخرج است و همچنین غوث و استغیث و غیث و استغیث که در اصل
استغیث و استغیث و غوث و استغیث بوده است کسره بر او و دشوار داشته نظر کنند
بما قبل او نه و او ساکن از باعث کسره قبل یا گشت سوال و طوی و در وی تعلیل
نکرده با آنکه قانون مذکور موجود است جواب از آنکه در بیان تعلیل شود و در ضاع ایشان
در طوی و در وی و در وی حجت شوند و بعضی تار حان جواب گفته اند که اگر در میان ایشان کسره
و اقل کنند و قبل بند او و یا شود و االی کسرت لازم آید و آن موجب است و تعلیل بر
تخفیف است و فیه نظر بر اجتهاد االی است است از خروج ضمه بسوی کسره و هم از جهت
و قبل بیج االی کسرت اختیار افتاد و از خروج ضمه بسوی کسره و دیگر بر ضمه اجوف
که اختصار عین کسر باشد و ضمه بر فروع متحرک بتجمل شود و اگر او می باشد آن فتوه بعضی کسره
و اگر بانی باشد کسره می کنند پس آن ضمه کسره عین نقل کنند و بما قبل بند آن او
از جهت تمام شدن بنفید چون ثلث و ثلث و اخذات ایشان که در اصل حاکم است

و در این فتوه اویم در حکم کونست و فتوه جمع فتوه و فتوه جمع کونست از آنکه بعد از اوال
نیست اعلان غیره جمع شود و است یا آنکه شیره معصومست از شیاره چنانکه باید و بطلان در
هدایه و علاطه و الف را خدمت کرده از جهت تخفیف دیگر بر او و یا اگر کس باشد و ما قبل و مضمر
کسر بر آنهاد شود و ازین وجه است او یا نقل کرده و ما قبل بند او ساکن از جهت کسره ما قبل
یا شود و یا ساکن سلامت مانده چون قبل بیج که در اصل قول بیج بوده است یعنی او یا را بغیر
نقل ساکن کند قول و بوجه گویند بعضی غیره اشقام کنند یعنی نموده ای کسره دهند
و لیکن ساکن نقل مشهور و مخرج است و همچنین غوث و استغیث و غیث و استغیث که در اصل
استغیث و استغیث و غوث و استغیث بوده است کسره بر او و دشوار داشته نظر کنند
بما قبل او نه و او ساکن از باعث کسره قبل یا گشت سوال و طوی و در وی تعلیل
نکرده با آنکه قانون مذکور موجود است جواب از آنکه در بیان تعلیل شود و در ضاع ایشان
در طوی و در وی و در وی حجت شوند و بعضی تار حان جواب گفته اند که اگر در میان ایشان کسره
و اقل کنند و قبل بند او و یا شود و االی کسرت لازم آید و آن موجب است و تعلیل بر
تخفیف است و فیه نظر بر اجتهاد االی است است از خروج ضمه بسوی کسره و هم از جهت
و قبل بیج االی کسرت اختیار افتاد و از خروج ضمه بسوی کسره و دیگر بر ضمه اجوف
که اختصار عین کسر باشد و ضمه بر فروع متحرک بتجمل شود و اگر او می باشد آن فتوه بعضی کسره
و اگر بانی باشد کسره می کنند پس آن ضمه کسره عین نقل کنند و بما قبل بند آن او
از جهت تمام شدن بنفید چون ثلث و ثلث و اخذات ایشان که در اصل حاکم است

و در این فتوه اویم در حکم کونست و فتوه جمع فتوه و فتوه جمع کونست از آنکه بعد از اوال
نیست اعلان غیره جمع شود و است یا آنکه شیره معصومست از شیاره چنانکه باید و بطلان در
هدایه و علاطه و الف را خدمت کرده از جهت تخفیف دیگر بر او و یا اگر کس باشد و ما قبل و مضمر
کسر بر آنهاد شود و ازین وجه است او یا نقل کرده و ما قبل بند او ساکن از جهت کسره ما قبل
یا شود و یا ساکن سلامت مانده چون قبل بیج که در اصل قول بیج بوده است یعنی او یا را بغیر
نقل ساکن کند قول و بوجه گویند بعضی غیره اشقام کنند یعنی نموده ای کسره دهند
و لیکن ساکن نقل مشهور و مخرج است و همچنین غوث و استغیث و غیث و استغیث که در اصل
استغیث و استغیث و غوث و استغیث بوده است کسره بر او و دشوار داشته نظر کنند
بما قبل او نه و او ساکن از باعث کسره قبل یا گشت سوال و طوی و در وی تعلیل
نکرده با آنکه قانون مذکور موجود است جواب از آنکه در بیان تعلیل شود و در ضاع ایشان
در طوی و در وی و در وی حجت شوند و بعضی تار حان جواب گفته اند که اگر در میان ایشان کسره
و اقل کنند و قبل بند او و یا شود و االی کسرت لازم آید و آن موجب است و تعلیل بر
تخفیف است و فیه نظر بر اجتهاد االی است است از خروج ضمه بسوی کسره و هم از جهت
و قبل بیج االی کسرت اختیار افتاد و از خروج ضمه بسوی کسره و دیگر بر ضمه اجوف
که اختصار عین کسر باشد و ضمه بر فروع متحرک بتجمل شود و اگر او می باشد آن فتوه بعضی کسره
و اگر بانی باشد کسره می کنند پس آن ضمه کسره عین نقل کنند و بما قبل بند آن او
از جهت تمام شدن بنفید چون ثلث و ثلث و اخذات ایشان که در اصل حاکم است

بسیار کرده است و این قول که شمره فیما نیست از محشر می نیز چنان قول است

این فتحه را چه او را می بخندد و یا می کبیر بدل کردند جواب زیر که داد و یا از جهت شکر و
افتتاح قبل خوست که الف گردد و این الف از جهت اجتماع ساکنین چیست که بنفیت
و دلالت نبود بر حذف او و یا از آنکه قبل از حذف قبل از کسره نبود پس ضمیر در او می و کسره
در یابی آورده و دلیل باشد بر حذف او و یا متشابه نگرد و بیای و بیای و بیای
یابی بود بی سوال او و یا در وقت میعت میخواست که الف گردد از آنکه وقوع حرف شکر بعد
او و یا مانع تعلیل است جواب اینست که چون عارضیت نه لازمی از آنکه مانع وقوع ضمیر
شده است سوال او بعد از حذف ضمیر در او می و کسره در یابی نیز او و یا از جهت شکر و
افتتاح قبل خوست که الف گردد و آن الف از جهت اجتماع ساکنین چیست که بنفیت
و دلیل نبود بر حذف او و یا پس آوردن ضمیر کسره فایده چیست جواب اینست که او
و یا خواست که الف شوند زیرا که شرط این تعلیل آنست که او و یا با حرکت باشد حرکت
لازمی این ضمیر کسره عارضیت سرورین آنست که حرکت لازمی تقیاست حرکت عارضی تعلیل
نیست ابدال از جهت نقل است از جهت خفت سوال چون این ضمیر کسره عارضی
تعلیل نیست پس نقل بسوی قابل بلای چه باشد جواب شرط نقل تحقیق حرکت او و
یا مطلق است خواه لازمی باشد خواه عارضی بخلاف ابدال که شرط تحقیق حرکت بر او و
یا لازمیت زیرا که نقل سهل است از ابدال سوال در خفت کرد و اصل خوشت بود چه
که علی کلمه ایضه بدل کردند تا دلیل بودی بر حذف او و متبذره نشانی او می بیست

بسیار کرده است و این قول که شمره فیما نیست از محشر می نیز چنان قول است
این فتحه را چه او را می بخندد و یا می کبیر بدل کردند جواب زیر که داد و یا از جهت شکر و
افتتاح قبل خوست که الف گردد و این الف از جهت اجتماع ساکنین چیست که بنفیت
و دلالت نبود بر حذف او و یا از آنکه قبل از حذف قبل از کسره نبود پس ضمیر در او می و کسره
در یابی آورده و دلیل باشد بر حذف او و یا متشابه نگرد و بیای و بیای و بیای
یابی بود بی سوال او و یا در وقت میعت میخواست که الف گردد از آنکه وقوع حرف شکر بعد
او و یا مانع تعلیل است جواب اینست که چون عارضیت نه لازمی از آنکه مانع وقوع ضمیر
شده است سوال او بعد از حذف ضمیر در او می و کسره در یابی نیز او و یا از جهت شکر و
افتتاح قبل خوست که الف گردد و آن الف از جهت اجتماع ساکنین چیست که بنفیت
و دلیل نبود بر حذف او و یا پس آوردن ضمیر کسره فایده چیست جواب اینست که او
و یا خواست که الف شوند زیرا که شرط این تعلیل آنست که او و یا با حرکت باشد حرکت
لازمی این ضمیر کسره عارضیت سرورین آنست که حرکت لازمی تقیاست حرکت عارضی تعلیل
نیست ابدال از جهت نقل است از جهت خفت سوال چون این ضمیر کسره عارضی
تعلیل نیست پس نقل بسوی قابل بلای چه باشد جواب شرط نقل تحقیق حرکت او و
یا مطلق است خواه لازمی باشد خواه عارضی بخلاف ابدال که شرط تحقیق حرکت بر او و
یا لازمیت زیرا که نقل سهل است از ابدال سوال در خفت کرد و اصل خوشت بود چه
که علی کلمه ایضه بدل کردند تا دلیل بودی بر حذف او و متبذره نشانی او می بیست

بسیار کرده است و این قول که شمره فیما نیست از محشر می نیز چنان قول است
این فتحه را چه او را می بخندد و یا می کبیر بدل کردند جواب زیر که داد و یا از جهت شکر و
افتتاح قبل خوست که الف گردد و این الف از جهت اجتماع ساکنین چیست که بنفیت
و دلالت نبود بر حذف او و یا از آنکه قبل از حذف قبل از کسره نبود پس ضمیر در او می و کسره
در یابی آورده و دلیل باشد بر حذف او و یا متشابه نگرد و بیای و بیای و بیای
یابی بود بی سوال او و یا در وقت میعت میخواست که الف گردد از آنکه وقوع حرف شکر بعد
او و یا مانع تعلیل است جواب اینست که چون عارضیت نه لازمی از آنکه مانع وقوع ضمیر
شده است سوال او بعد از حذف ضمیر در او می و کسره در یابی نیز او و یا از جهت شکر و
افتتاح قبل خوست که الف گردد و آن الف از جهت اجتماع ساکنین چیست که بنفیت
و دلیل نبود بر حذف او و یا پس آوردن ضمیر کسره فایده چیست جواب اینست که او
و یا خواست که الف شوند زیرا که شرط این تعلیل آنست که او و یا با حرکت باشد حرکت
لازمی این ضمیر کسره عارضیت سرورین آنست که حرکت لازمی تقیاست حرکت عارضی تعلیل
نیست ابدال از جهت نقل است از جهت خفت سوال چون این ضمیر کسره عارضی
تعلیل نیست پس نقل بسوی قابل بلای چه باشد جواب شرط نقل تحقیق حرکت او و
یا مطلق است خواه لازمی باشد خواه عارضی بخلاف ابدال که شرط تحقیق حرکت بر او و
یا لازمیت زیرا که نقل سهل است از ابدال سوال در خفت کرد و اصل خوشت بود چه
که علی کلمه ایضه بدل کردند تا دلیل بودی بر حذف او و متبذره نشانی او می بیست

[illegible][illegible]

کند بر حذف یا در این نقل سببیه است این جالب همین نقل اختیار کرده و یک بر او دو یا
که فعل مضارع و مانند آن بجای عین که مضموم یا کسبه باشد قبل از ساکن واجب که ضمه کرده
عین که نقل کنند و بیاورند بر موافقت ما از آنکه بنای فعل مضارع از فعل ماضی است
و اگر چه در کسر بر او یک تفخیر نیست چون تفخیر که در اصل یقولون و یجمع بوده است
سوال موافقت ما باینکه او یا باالف تفاضا می کند نقل حرکت از ایشان جواب
آری موافقت ما همین تفاضا می کند پس اگر یقال یجمع یعنی می کنند یا التماس باب
یجاء و یجاب می آید پس بغیر و در تعلیل نقل اختیار افتاده باینکه او یا باالف و در وی
و تصریح باشد با آنکه در ماضی بعضی نقل تغییر شده است چنانکه در فلت یفعل و قبل
یجمع و جزان و یقولن که در اصل یقولون بود چون عمل بقانون کور کردند و ساکن بهم آمد یکی
او او دو ملامت او را نیکند نقل و همچنین نقل که در اصل یقولن بوده است چون بن قانون
عمل کردند و ساکن بهم آمد یکی احد ف کردند نقل مانده است و صلی از جهت است
حذف کردند نقل شد و این صلی باعتبار وضع است اما باعتبار آنکه بنای امر تغییر مضارع
است در اصل قول بود و صلی ملامت بعد ملامت ساکن شد و جهت امر و او افتاد از جهت التقاء
ساکنین قبل شد و همچنین نقل که در اصل مقوول بود چون عمل بدین قانون مگر کور کردند
و ساکن بهم آمد نزد یک سببیه او دو ملامت افتاد و نزدیک خفت او اول افتاد و مقول شد
و همچنین یجمع که در اصل یجمع بود چون بن قانون عمل کردند و ساکن بهم آمد و او را حذف
کردند نزد یک سببیه که در اصل یست او را نه است ضمیه قبل از ایکب بدل کردند یا یا ساکن

این نقل سببیه است این جالب همین نقل اختیار کرده و یک بر او دو یا
که فعل مضارع و مانند آن بجای عین که مضموم یا کسبه باشد قبل از ساکن واجب که ضمه کرده
عین که نقل کنند و بیاورند بر موافقت ما از آنکه بنای فعل مضارع از فعل ماضی است
و اگر چه در کسر بر او یک تفخیر نیست چون تفخیر که در اصل یقولون و یجمع بوده است
سوال موافقت ما باینکه او یا باالف تفاضا می کند نقل حرکت از ایشان جواب
آری موافقت ما همین تفاضا می کند پس اگر یقال یجمع یعنی می کنند یا التماس باب
یجاء و یجاب می آید پس بغیر و در تعلیل نقل اختیار افتاده باینکه او یا باالف و در وی
و تصریح باشد با آنکه در ماضی بعضی نقل تغییر شده است چنانکه در فلت یفعل و قبل
یجمع و جزان و یقولن که در اصل یقولون بود چون عمل بقانون کور کردند و ساکن بهم آمد یکی
او او دو ملامت او را نیکند نقل و همچنین نقل که در اصل یقولن بوده است چون بن قانون
عمل کردند و ساکن بهم آمد یکی احد ف کردند نقل مانده است و صلی از جهت است
حذف کردند نقل شد و این صلی باعتبار وضع است اما باعتبار آنکه بنای امر تغییر مضارع
است در اصل قول بود و صلی ملامت بعد ملامت ساکن شد و جهت امر و او افتاد از جهت التقاء
ساکنین قبل شد و همچنین نقل که در اصل مقوول بود چون عمل بدین قانون مگر کور کردند
و ساکن بهم آمد نزد یک سببیه او دو ملامت افتاد و نزدیک خفت او اول افتاد و مقول شد
و همچنین یجمع که در اصل یجمع بود چون بن قانون عمل کردند و ساکن بهم آمد و او را حذف
کردند نزد یک سببیه که در اصل یست او را نه است ضمیه قبل از ایکب بدل کردند یا یا ساکن

SECRET

[illegible]

(Handwritten notes in Urdu script)

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 الطيبين الطاهرين
 اجمعين

بعضی میگویند که ضم لازم است چون کم میزد و نه که با اتصال می ضمیر نوشت عابت آنکه لازم است
 چون کم میزد و نه که با اتصال ساکن دیگر که لازم است بفت فصح چون کم میزد از قبل
 و نه الغلام و دیگر هرگاه ساکن سبع شود اگر ساکن اول حرف مد و لین باشد و ساکن دوم
 مدغم باشد و یک که حذف کنند چون تبه و خویسته و نموده و این چنین جمیع ساین کلام مدغم
 جائز است باعتبار اسکان تکلم و حصول تخفیف و این جمیع ساین علی حد میگویند
 و همچنین در حالت وقف اجتماع ساکنین نیز جائز است چون ید و عمر و اگر ساکن دوم مدغم
 نباشد مدغم حذف کرده شود چون ایغیر و الهمیز قول الحق و غیره را حرکت داده شود چون
 انشوا الله و قرنی الله و اگر سر و حرف سبج باشد و دو کلمه اول را حرکت دهند چون
 قل و عوانته و سبب و سبب و در یک کلمه و م را حرکت دهند سوال را ضمیرین و با
 در ضمیرین چرا حذف کردند با آنکه اجتماع ساکنین علمیده است جواب شرط اجتماع ساین
 علی احده است که بر دو ساکن یک کلمه باشد و حرف مدغم در ضمیرین و ضمیرین
 و کلمه دیگر است سوال پس بیستی که الف در ضمیرین و ضمیرین نیز حذف میگویند
 زیرا که شرط اجتماع ساین علمیده فوت است از جهت آنکه حرف مدغم در کلمه دیگر است پس
 الف با چرا سلامت داشتند جواب اگر الف در ضمیرین حذف میگرداند التباسی
 بهر دو آمدنی اگر در ضمیرین الف حذف میگرداند سه نون جمع شدی پس اجتماع ساین
 اینجا ضرورت محسوس بخلاف حذف او در ضمیرین و حذف یا در ضمیرین که موجب
 التباس نیست پس حذف در ایشان واجب شد این همه که گفتیم بیان قاضی

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 الطيبين الطاهرين
 اجمعين

بعضی میگویند که ضم لازم است چون کم میزد و نه که با اتصال می ضمیر نوشت عابت آنکه لازم است
 چون کم میزد و نه که با اتصال ساکن دیگر که لازم است بفت فصح چون کم میزد از قبل
 و نه الغلام و دیگر هرگاه ساکن سبع شود اگر ساکن اول حرف مد و لین باشد و ساکن دوم
 مدغم باشد و یک که حذف کنند چون تبه و خویسته و نموده و این چنین جمیع ساین کلام مدغم
 جائز است باعتبار اسکان تکلم و حصول تخفیف و این جمیع ساین علی حد میگویند
 و همچنین در حالت وقف اجتماع ساکنین نیز جائز است چون ید و عمر و اگر ساکن دوم مدغم
 نباشد مدغم حذف کرده شود چون ایغیر و الهمیز قول الحق و غیره را حرکت داده شود چون
 انشوا الله و قرنی الله و اگر سر و حرف سبج باشد و دو کلمه اول را حرکت دهند چون
 قل و عوانته و سبب و سبب و در یک کلمه و م را حرکت دهند سوال را ضمیرین و با
 در ضمیرین چرا حذف کردند با آنکه اجتماع ساکنین علمیده است جواب شرط اجتماع ساین
 علی احده است که بر دو ساکن یک کلمه باشد و حرف مدغم در ضمیرین و ضمیرین
 و کلمه دیگر است سوال پس بیستی که الف در ضمیرین و ضمیرین نیز حذف میگویند
 زیرا که شرط اجتماع ساین علمیده فوت است از جهت آنکه حرف مدغم در کلمه دیگر است پس
 الف با چرا سلامت داشتند جواب اگر الف در ضمیرین حذف میگرداند التباسی
 بهر دو آمدنی اگر در ضمیرین الف حذف میگرداند سه نون جمع شدی پس اجتماع ساین
 اینجا ضرورت محسوس بخلاف حذف او در ضمیرین و حذف یا در ضمیرین که موجب
 التباس نیست پس حذف در ایشان واجب شد این همه که گفتیم بیان قاضی

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 الطيبين الطاهرين
 اجمعين

ص ۳۵
۲۰

DUE DATE

۴۹۲۵۷۵

۴۳۱۹

בראש	4114	האשלו
תפאש	4114	האשלו

دستور المبتدئ

Date	No.	Date	No.